

Eyes Wide Shut

متن فیلم شماره ۱

مارین : خیلی غیر واقعیه ، پدرم روز خوبی داشت... ذهنش آرام بود و داشت خاطرات گذشته رو مرور می کرد... بعد شامش رو خورد ، و بعد گفت که میخواد یه چرتی بزنه... منم رفتم تو آشپزخونه و تقریبا یک ساعت و نیمی با رزا صحبت کردم ، ولی وقتی که برگشتم ببینم حالش چطوره ... فکر کردم خوابیده ... اون موقع ... فهمیدم که دیگه نفس نمیکشه

بیل : مارین ... با حرف هایی که زدی، مطمئنم

پدرت بدون هیچ دردی تو خواب مرده

مارین : خدایا، امیدوارم

...فکر کنم بیشتر نگران این بود که چطور... اتفاق افتاده، تا اینکه خودش مرده...

بیل : فرصت کردی با بستگانت تماس بگیری؟

مارین : راستش ... سعی کردم با نا مادریم تو لندن تماس بگیرم ولی نبود... البته نامزدم کارل به چند نفر زنگ

زده و خبر داده ، بعدش میاد اینجا // فکر کنم کارل رو یه چندباری دیده باشی!؟

بیل : آره یادمه، اون معلمه؟ ... درست میگم؟

مارین : پروفیسور ریاضیات / تصمیم داریم تو ماه "می" عروسی کنیم

بیل : خیلی خبر خوبیه، تبریک میگم

مارین : ممنون ... کارل تو دانشگاه میشیگان یه شغل جدید پیدا کرده ... ما بزودی میریم اونجا

میشیگان واقعا قشنگیه، فکر می کنم ازش خوشت بیاد // این برات تغییر خوبیه مارین

مارین : من ... راستش ... من ... خدای من نه ...